

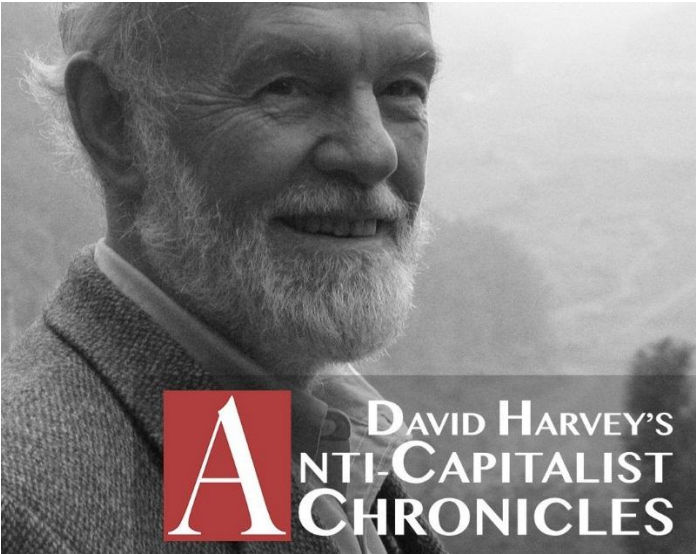
# دیوید هاروی علیه انقلاب ورشکستگی «مارکسیسم» آکادمیک

تقدیر از آقای  
دیوید هاروی

خورخه مارتین



ترجمه‌ی خسرو صادقی بروجنی



## یادداشت مترجم

خنثی‌سازی اندیشه‌های انقلابی مارکس و تبدیل آن به یک رشته‌ی مطالعات دانشگاهی در کنار دیگر رشته‌ها را می‌توان یکی از بزرگترین دستاوردهای نظام دانشگاهی سرمایه‌داری دانست. پیش‌تر در مقدمه‌ی **مطلب دیگری** در نقد مکتب فرانکفورت نوشتیم که اگر سامانه‌ی تفکر مارکس را بر دو پایه‌ی «اندیشه‌ی انتقادی» و «تغییر انقلابی» قرار دهیم، آکادمی‌ها و اندیشکده‌های سرمایه‌داری با ترویج بیش از پیش اولی و حذف دومی، مغایر با نظر خود مارکس بیشتر بر «تفسیر وضع موجود» اهتمام ورزیدند و «تغییر وضع موجود» را فراموش کردند. بی‌جهت نیست که انواع و اقسام فلسفه‌ورزی‌های برج‌عاج‌نشینانه با زبانی پرافاده و پرتکلف خود را به مارکس و مارکسیسم منتسب کردند و در نهایت به‌سان کالایی لوکس سر از ویتترین فرهنگی سرمایه‌داری درآوردند. این چنین است که بیشتر آثار فلسفی مارکس و «کاپیتال» و «گروندرویس» به عنوان آثار تحلیلی منطق سرمایه و نظام سرمایه‌داری مطرح می‌شوند و دیگر آثار تاریخی‌تر و سیاسی‌تر مارکس کم‌تر مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند؛ مارکس‌پژوهان غیرمارکسیستی که در منظومه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی فقط بر آثار مشخصی از مارکس تأکید دارند، چه رسد به لنین که نام او را معادل تمامی ناکارآمدی‌های پیاده‌سازی سوسیالیسم در جهان و بانی و نماینده‌ی «توتالیتاریسم بلوک شرق» می‌دانند!

همین برخورد را در کشور خودمان نیز می‌توان سراغ گرفت؛ از تفسیرهای اصلاح‌طلبانه‌ی «چپ‌های اصلاح‌طلب» که از اندیشه‌ی انقلابی گرامشی برای فتح سنگر به سنگر جامعه‌ی مدنی دوران موسوم به «اصلاحات» وام گرفتند تا حل و جذب در ساختاری که در نهایت هرگونه تخیل انقلابی برای طرح بدیل مترقی و چپ را نوعی «چپ‌روی کودکانه» پنداشت و هر نوع همراهی و همدلی با این جناح و آن جناح حاکمیت را «عقلانیت» و دیدن شکاف‌ها و روزنه‌هایی که لابد دیگران ناتوان از درک‌شان هستند!

القصد، «خورخه مارتین» در مطلب پیش‌رو به یکی از متفکرانی می‌پردازد که طی چند دهه‌ی اخیر در ایران نیز استقبال شایانی از اندیشه‌ها و نظریات او شده است. وی

دیوید هاروی علیه انقلاب

با استناد به مصاحبه‌های دیوید هاروی نشان می‌دهد «مارکسیسم آکادمیک» چگونه جوهر انقلابی نظریه‌ی مارکس را محو و منحل و منحرف می‌کند تا او نیز همچون فلاسفه‌ی پیش از خود فقط به «تفسیر» جهان بپردازد.

\*\*\*

«دیوید هاروی» استاد دانشگاه و جغرافی‌دانی است که خود را مارکسیست معرفی می‌کند. همچنان که در پی بحران ۲۰۰۸ نسل جدیدی از جوانان به مارکسیسم علاقه‌مند شدند، سلسله سخنرانی‌های وی‌دیوویی او در مورد «سرمایه را صدها هزار نفر مشاهده کرده‌اند. به همین دلایل، منطقی است که اظهارات اخیر او مبنی بر مخالفت با سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری سروصدا به‌پا کند.

درباره‌ی ایده‌های هاروی نکات انتقادی زیادی وجود دارد که می‌توان بیان کرد. برای مثال، تئوری «انباشت از طریق سلب مالکیت» او هم از منظر نظری و هم در نتیجه‌گیری‌های عملی، ایرادات زیادی دارد. سخنرانی‌های او درباره‌ی «سرمایه» عموماً مقدمه‌ای مناسب و اساسی اما حاوی برخی اشتباهات جدی است. با این حال، در این مقاله، من فقط بر آخرین اظهارات او علیه انقلاب تمرکز می‌کنم، زیرا فکر نمی‌کنم این دیدگاه را پیش‌تر به این صراحت مطرح کرده باشد، و همچنین به این دلیل که نظرات او مشکل مشترک دانشگاهیان و همچنین اصلاح‌طلبان را نشان می‌دهد.

## هاروی اصلاح طلب

مارکسیسم فقط یک تلاش آکادمیک یا ابزار تحلیلی نیست. مارکس همانطور که به‌اختصار در تزه‌های خود درباره فویرباخ بیان کرد بر آن شد تا برای تغییر جهان آن را تحلیل و درک کند. پراتیک انقلابی برای مارکس، یک افزوده‌ی اختیاری نبود، بلکه بخش اصلی فعالیت سیاسی او، پیامد تحلیل او و دلیل آن بود. او در نامه‌ی خود به ویدمایر (Weydemeyer) گفت:

«کشف وجود طبقات در جامعه‌ی مدرن یا مبارزه بین آنها هیچ

اعتباری برای من ندارد. مورخان بورژوا مدت‌ها قبل از من توسعه‌ی

تاریخی این مبارزه‌ی طبقاتی و اقتصاددانان بورژوا، وضعیت اقتصادی طبقات را توصیف کرده بودند. کار جدیدی که من انجام دادم این بود که ثابت کنم: (۱) وجود طبقات فقط با مراحل تاریخی خاصی در توسعه‌ی تولید مرتبط است (۲) مبارزه‌ی طبقاتی لزوماً به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد. (۳) این نوع دیکتاتوری فقط گذار به الغای همه‌ی طبقات و ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه را انجام می‌دهد.

(مارکس به جی. [ویدمایر](#) در نیویورک، ۵ مارس ۱۸۵۲)

بدین ترتیب، هاروی در مورد انقلاب چه گفت و در چه زمینه‌ای آن را بیان کرد؟ این نظرات در دسامبر ۲۰۱۹ در یک قسمت از برنامه‌ی «واقع‌نگاری ضد سرمایه‌داری» او به نام «ناآرامی جهانی» در مورد قیام‌های انقلابی که در آن زمان در اکوادور، شیلی، لبنان و ... در جریان بود، بیان شد. [ویدئوی کامل و متن سخنرانی هاروی](#) به صورت آن‌لاین در دسترس است، که همیشه بهتر از استفاده از قطعات کوتاهی است که در رسانه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود. من به‌طور مفصل نقل می‌کنم تا امکان تحریف یا تفسیر نادرست از دیدگاه او وجود نداشته باشد.

دو فرض اساسی در صحبت‌های او وجود دارد که صحیح است و می‌توانیم با آن موافق باشیم. اول از همه، ما در آن زمان شاهد انفجار جهانی جنبش‌های اعتراضی بودیم. «بنابراین شما به وضعیت نگاه می‌کنید و خب می‌گویید، اینجا چیزی در حال وقوع است که نشان می‌دهد آنچه در سطح جهانی شاهد آن هستیم، انواع مختلفی از اعتراضات گسترده است.» می‌توانم استدلال کنم که یکی از ویژگی‌های مهم آن جنبش‌ها این بود که ویژگی‌های شورشی داشتند، اما اجازه دهید قبول کنیم که این فقط یک پدیده‌ی مجرد در این یا آن کشور نبود. هاروی با خیزش در شیلی شروع می‌کند، سپس در مورد خیزش اکوادور در اکتبر ۲۰۱۹، در مورد لبنان، عراق و جنبش جلیقه‌زرها در فرانسه صحبت می‌کند.

هاروی به طرز عجیبی کودتای بولیوی را به این فهرست اضافه می‌کند:

«در همان زمان، در جهتی دیگر، در بولیوی ناآرامی داشتید. انتخابات برگزار شده بود. ظن گسترده‌ای وجود داشت که رئیس‌جمهور مورالس،

دیوید هاروی علیه انقلاب

واقعاً به اندازه‌ای که می‌گفت رأی کسب نکرده است. و آنچه ما دیدیم به نوعی تظاهرات توده‌ای دست‌راستی بود. رئیس‌جمهور و دولتش در واقع مجبور به فرار از کشور و درخواست پناهندگی در مکزیک شدند که به آنها اعطا شد. و باز هم جنبش‌های توده‌ای در خیابان‌ها، گروه‌های متخاصم که با یکدیگر درگیر می‌شوند»

بنابراین، در حالی که تشخیص می‌دهد که جنبش «در جهتی دیگر» است و این یک «تظاهرات توده‌ای دست‌راستی» است، از نکته‌ی مهم غافل می‌شود: دولت اوو مورالس با یک کودتا سرنگون شد، که در آن ارتش وارد عمل شد و در تلویزیون به او ولتیماتوم داد. این جزییات کمی نیست و مطمئناً هیچ مارکسیستی جنبش‌های انقلابی و جنبش‌های ضدانقلابی را در یک دسته قرار نمی‌دهد و سعی نمی‌کند آن‌ها را با هم تحلیل کند، گویی که علت یکسانی دارند.

اما بیایید ادامه دهیم. دومین نکته‌ای که می‌توانیم در مورد آن با هاروی موافق باشیم این است که او می‌گوید مشکل، نولیبرالیسم نیست، بلکه خود سرمایه‌داری است:

«دو راه وجود دارد که می‌توانید در مورد این مبنای اقتصادی فکر کنید. اولین مورد این است که بگوییم، این مشکل شکل خاص انباشت سرمایه است، شکل خاص سرمایه‌داری، که ما عموماً از آن به عنوان نولیبرالیسم یاد می‌کنیم - که مشکل، سرمایه‌داری نیست، بلکه شکل نولیبرالی سرمایه‌داری است ... چنین نگاهی به اوضاع وجود دارد. من با این دیدگاه موافق نیستم»

در عوض، می‌گوید دیدگاهش این است:

«این‌که سیستم و مدل اقتصادی که کارآمد نیست همان سرمایه‌داری است. بنابراین می‌خواهم این استدلال را مطرح کنم که در واقع، یک موضوع واقعی و بسیار جدی وجود دارد. و ما اکنون از آن آگاه می‌شویم. ما از آن آگاه شده‌ایم.»

تا این‌جا خیلی خوب است.

هنگامی که او ثابت کرد که مشکل از خود سرمایه‌داری است و این همان چیزی است که این جنبش‌های اعتراضی را در سراسر جهان هدایت می‌کند، سپس، در تناقض

با پیش‌فرض خود، در برابر هر ایده‌ای مبنی بر اینکه سرمایه‌داری باید ملغی شود، با احتیاط برخورد می‌کند. استدلال‌هایی او هیچ معنایی ندارد و مبتنی بر واقعیات نیست.

ببینید:

«بخش دیگر مشکل این است: در زمان مارکس اگر فروپاشی ناگهانی سرمایه‌داری رخ می‌داد، اکثر مردم جهان می‌توانستند غذای خودشان را تأمین و خودشان را بازتولید کنند. از آنجا که اکثر مردم در منطقه‌ی خود با انواع چیزهایی که برای زندگی نیاز داشتند، خودکفا بودند— به عبارت دیگر، مردم می‌توانستند صرف نظر از آنچه در اقتصاد جهانی می‌گذرد، صبحانه‌شان را آماده کنند و روی میز بگذارند. در حال حاضر دیگر اینطور نیست. اکثر مردم در ایالات متحده، اما به طور فزاینده، البته، در اروپا، و در ژاپن، و اکنون به طور فزاینده‌ای در چین، هند، اندونزی، و همه‌جا به طور کامل به «تحویل غذا» وابسته هستند، به طوری که غذا را از گردش سرمایه دریافت می‌کنند. حالا، در زمان مارکس، همانطور که گفتم، این درست نبود، اما اکنون این وضعیتی است که احتمالاً حدود ۷۰ یا شاید ۸۰ درصد از مردم جهان برای اطمینان از عرضه‌ی مواد غذایی خود، برای ارائه‌ی انواع سوخت به آنها که به آنها امکان تحرک را می‌دهد، در واقع تمام نیازهای لازم را برای آنها فراهم می‌کند تا بتوانند زندگی روزمره‌ی خود را بازتولید کنند به گردش سرمایه وابسته هستند»

این یک استدلال باورنکردنی علیه انقلاب است که هیچ مبنایی در واقعیت ندارد! و در بسیاری از موارد اشتباه است. اول از همه، در زمان مارکس، مثل الان، کارگران نیز وسایل زندگی خود را از بازار سرمایه‌داری به‌دست می‌آوردند. آنها در قبال مزد کار می‌کردند و سپس برای تهیه‌ی غذا به مغازه‌ها می‌رفتند. در دهه‌ی ۱۸۵۰ احتمالاً کارگرانی وجود داشته‌اند که در انتهای باغچه‌ی پشتی خود سبزیجات می‌کاشتند (مطمئناً نه در محله‌های فقیرنشین طبقه‌ی کارگر در شهرهای بزرگ صنعتی آن زمان)، اما این عاملی نبود که در آن زمان یک انقلاب را به‌طور منحصر به فرد ممکن کرد. این که امروز «۷۰ تا ۸۰ درصد جمعیت جهان برای تأمین غذا و مایحتاج اولیه به گردش سرمایه وابسته‌اند»، قطعاً عامل مثبتی در رابطه با احتمال وقوع انقلاب است! این بدان معناست که دهقانان جهان تا حد زیادی ضعیف شده‌اند و کشاورزی معیشتی

دیوید هاروی علیه انقلاب

وسیعاً با کشاورزی سرمایه‌داری بزرگ مقیاس جایگزین شده‌است. این بدان معناست که وزن ویژه‌ی طبقه‌ی کارگر در جامعه هرگز بیشتر از این نبوده‌است. مارکس توضیح می‌دهد که در نظام سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر تنها طبقه‌ی انقلابی است. رشد تعداد و قدرت بالقوه‌ی آن مطمئناً از نظرگاه امکان یک انقلاب سوسیالیستی مثبت است، چیزی که هاروی کاملاً از آن غافل است.

به‌علاوه، ایده‌ی «فروپاشی ناگهانی سرمایه‌داری» که از نظر هاروی در آن ظاهراً تمام تولیدات متوقف می‌شود، ربطی به انقلاب ندارد. انقلاب سوسیالیستی زمانی است که کارگران قدرت سیاسی و با آن کنترل و مالکیت ابزار تولید را به دست می‌گیرند. سپس از طریق یک طرح دموکراتیک تولید، توسط خود کارگران، سازماندهی مجدد می‌شود تا نیازهای جامعه برآورده شود.

## سرمایه‌داری بزرگ‌تر از آن است که شکست بخورد؟

هاروی اصرار دارد که انقلاب را با توقف ناگهانی تمام فعالیت‌های تولیدی برابر بداند، چیزی که یک فاجعه خواهد بود:

«بنابراین، فکر می‌کنم این وضعیتی است که واقعاً می‌توانم آن را به شکل زیر خلاصه کنم: سرمایه در حال حاضر بزرگ‌تر از آن است که شکست بخورد. ما نمی‌توانیم وضعیت قطع جریان سرمایه را تصور کنیم، زیرا اگر جریان سرمایه را تعطیل کنیم، ۸۰ درصد جمعیت جهان بلافاصله از گرسنگی می‌میرند، بی‌حرکت می‌شوند، نمی‌توانند خود را به شکلی بسیار مؤثر بازتولید کنند.» [تأکید از ما]

این نمونه‌ای آشکار از ناتوانی دانشگاهیان در درک قدرت خلاق طبقه‌ی کارگر است. تجزیه و تحلیل اجمالی انقلاب‌های صد سال گذشته خلاف پیش‌بینی هاروی را نشان می‌دهد. هر تحول بزرگ انقلابی نشان می‌دهد چگونه طبقه‌ی کارگر بدون کمک دیگران همچنانکه قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار را به چالش می‌کشد اداره‌ی کارخانه‌ها، تولید غذا و ... را برعهده می‌گیرد.

در جریان انقلاب شیلی طی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۱، با توقف ارتجاعی کامیون‌داران، محله‌های کارگری برای اطمینان از توزیع غذا کمیته‌های تأمین مردم را تأسیس کردند. در طول انقلاب اسپانیا، زمانی که سرمایه‌داران به اردوگاه فاشیستی گریخته بودند، سازمان‌های طبقه‌ی کارگر اداره‌ی کارخانه‌ها را به دست گرفتند، اراضی موروثی را تقسیم کردند و توزیع غذا را سازمان دادند. در اعتصاب عمومی فرانسه در مه ۱۹۶۸، زمانی که ده میلیون کارگر دست به اعتصاب زدند و کارخانه‌ها را اشغال کردند، تولیدکنندگان دهقانی رتق‌و‌فتق امور شهرها را تحت کنترل کمیته‌های کارگری سازمان دادند. در ونزوئلا، تحریم اربابان در ۲۰۰۳-۲۰۰۲ با اقدام خود کارگران، که تأسیسات شرکت نفت را تصاحب و تحت کنترل خود اداره کردند، شکست خورد و همچنین جنبش گسترده‌ای برای تصاحب کارخانه‌ها و کنترل کارگران به راه انداخت. این‌ها همه نمونه‌هایی از قدرت‌های خلاق سازماندهی طبقه‌ی کارگر در زمانی است که برای دگرگونی جامعه اقدام می‌کند.

هاروی برای اینکه شکی در مورد منظورش وجود نداشته باشد، آن را با صراحت بیان می‌کند. از نظر او، نابودی سرمایه‌داری و ساختن یک جامعه‌ی جدید یک خیال‌پردازی قدیمی است:

«بنابراین ما توانایی هیچ حمله‌ی مستمری به انباشت سرمایه را نداریم. پس این طرح خیالی که ممکن است شما داشته باشید - سوسیالیست‌ها، یا کمونیست‌ها، و غیره، ممکن است در سال ۱۸۵۰ داشته باشند، که خوب است، خوب، ما می‌توانیم این سیستم سرمایه‌داری را نابود کنیم و می‌توانیم چیزی کاملاً متفاوت بسازیم - در حال حاضر غیرممکن است. ما مجبوریم حرکت گردش سرمایه را حفظ کنیم و کارها را در حرکت نگه داریم، زیرا در غیراین‌صورت، در واقع در وضعیتی گیر کرده‌ایم که، همانطور که گفتیم، تقریباً همه‌ی ما از گرسنگی می‌میریم» [تأکید از ما]

همان‌طور که گفتیم. او می‌پذیرد که سرمایه‌داری کارآمد نیست، اما در عین حال نمی‌توان آن را نابود کرد. این مجموع تمام دانش و معرفت ناتوان مارکسیسم آکادمیک اوست. هاروی حداقل آن قدر صادق است که همه‌ی نتایج را از رویکرد خودش بگیرد.



دیوید هاروی علیه انقلاب

اگر سرمایه‌داری را نمی‌توان نابود کرد، آنگاه تنها چیزی که باقی می‌ماند تلاش برای اصلاح آن است:

«و این بدان معناست که سرمایه به طور کلی بزرگ‌تر از آن است که شکست بخورد. سرمایه بسیار مسلط و برای ما آنقدر ضروری است که نتوانیم اجازه دهیم شکست بخورد. ما در واقع باید مدتی را صرف حمایت از آن کنیم، برای سازماندهی دوباره‌ی آن تلاش کنیم، و شاید آن را به آرامی و به‌مرور زمان به شکل دیگری تغییر دهیم. اما سرنگونی انقلابی نظام اقتصادی سرمایه‌داری چیزی نیست که در زمان حاضر قابل تصور باشد. این اتفاق نخواهد افتاد و نمی‌تواند بیفتد و ما باید مطمئن شویم که این اتفاق نمی‌افتد.» [تأکید از ما]

هاروی منتقد بدی از سرمایه‌داری نیست، او انبوهی از متن‌ها را در نقد آن نوشته و در توضیح اینکه چرا سرمایه‌داری استثمارگرانه است و برای اکثریت جامعه کار نمی‌کند، سخنرانی‌های زیادی کرده است. اما او در نهایت قاطعانه با سرنگونی انقلابی آن مخالف است و استدلالش این است که نظام سرمایه‌داری باید توسط ما (فکر می‌کنم منظورش چپ یا جنبش کارگری است) حمایت شود (!) و به آرامی به سمت «پیکربندی متفاوت» میل کند.

رویکرد کاملاً اصلاح طلبانه‌ی او در سخنان پایانی‌اش مشخص می‌شود:

«بنابراین، یک برنامه‌ی سوسیالیستی، یا یک برنامه‌ی ضدسرمایه‌داری، از آن نوعی که من می‌خواهم در مورد تلاش برای مدیریت این نظام سرمایه‌داری به گونه‌ای است که ما از وجود بیش از حد هیولوار آن برای بقا جلوگیری کنیم و در همان زمان نظام سرمایه‌داری را به گونه‌ای سازماندهی می‌کنیم که کمتر و کمتر به سودآوری وابسته شود و بیشتر و بیشتر ارزش‌های مصرف را به کل جمعیت جهان برساند- به طوری که جمعیت جهان در عوض مسیر

آشفته‌ی کنونی‌اش که هیچ صلح و آرامشی ندارد بتواند با آسایش خاطر

خودش را بازتولید کند» [تأکید از ما]

پس این همان چیزی است که دیوید هاروی از آن دفاع می‌کند، ایده‌ی کاملاً اتوپیایی که سرمایه‌داری می‌تواند اصلاح شود، علاوه بر این، اصلاح شود تا به جای دنبال کردن سود، ارزش‌های مصرف را برای مردم فراهم کند (!). واضح است که هاروی از خوانش خود از سرمایه هیچ چیزی یاد نگرفته است و قطعاً رویکردی مارکسیستی به سرمایه‌داری و حتی کمتر از آن، به مبارزه‌ی طبقاتی ندارد.

سرمایه‌داری دقیقاً مبتنی بر تعقیب بی‌وقفه‌ی سود است. سرمایه‌داران به تولید ارزش‌های مصرفی علاقه ندارند، بلکه به ارزش مبادله‌ای علاقه‌مند هستند تا بتوانند به سود دست یابند و سرمایه را در مقیاسی رو به رشد بازتولید کنند. نظام سرمایه‌داری را نمی‌توان «مدیریت» کرد تا برعکس آنچه هست شود، به همان صورتی که نمی‌توان یک حیوان درنده‌ی گوشتخوار را «مدیریت» کرد تا گیاهخوار شود و هرکس تلاش کند به زودی طعمه‌ی او خواهد شد. هاروی به‌درستی از کسانی انتقاد کرده است که از درون طبقه‌ی حاکم بر نیاز به نوعی «سرمایه‌داری ذی‌نفعان» استدلال می‌کنند، اما در نهایت، پیشنهاد او دقیقاً همین است.

حتی بدتر از آن، او می‌گوید مدیریت سرمایه‌داری برخلاف دنیای «آشفته» کنونی، جهانی از «صلح و آرامش» ایجاد می‌کند. او نه تنها نیاز و امکان انقلاب را رد می‌کند، بلکه به نظر می‌رسد که جنبش‌های انقلابی، مانند جنبش‌های چند ماه پیش شیلی و اکوادور را «آشفستگی‌های» آزاردهنده‌ای می‌داند که مخل «صلح و آرامش» اند.

گرچه ایده‌های این سخنرانی از آسمان نازل نمی‌شوند و نتیجه‌ی کل رویکرد او هستند، فکر نمی‌کنم دیوید هاروی در گذشته به این روشنی علیه انقلاب موضع کرده باشد. او در مصاحبه با لئو پانیچ در مورد «[اصلاحات غیرممکن و انقلاب غیرممکن](#)» صحبت کرد و حالا علیه انقلاب موضع می‌گیرد و از اصلاحات آهسته و مدیریت شده دفاع می‌کند.

او خود را بر ایده‌هایی مانند «طبقه‌ی کارگر کلاسیک دیگر وجود ندارد» یا «نولیبرالیسم ذهن ما را تسخیر کرده است» استوار می‌کند و بنابراین برای دیدن آنچه درست مقابل چشمانش می‌گذرد کاملاً ناتوان است. [خیزش‌های شیلی و اکوادور در](#)

دیوید هاروی علیه انقلاب

**اکتبر تا نوامبر ۲۰۱۹** از یک سو بحران سرمایه‌داری را نشان داد که قادر به تضمین حتی خواسته‌های اساسی نیست؛ و از سوی دیگر، قدرت عظیم کارگران را زمانی که شروع به حرکت می‌کنند.

در هر دو مورد، جنبش‌های اعتراضی عظیم، قدرت طبقه‌ی حاکم را به چالش کشیدند و حداقل در شکل جنینی، عناصری از وضعیت قدرت دوگانه را پدید آوردند. مجلس خلقی و گارد بومی در اکوادور، **کابیلدوی عنلی** یا جلسه‌ی ویژه‌ی افراد برجسته‌ی شهر (انجمن‌های مردمی محلات)، مجامع خلق و کمیته‌های دفاعی **Primera Linea** در شیلی، اشکال ابتدایی قدرت طبقه‌ی کارگر و اساس یک نهادگرایی بدیع در یک جامعه‌ی جدید بودند.

درست است، آن جنبش‌ها به پیروزی ختم نشدند. طبقه‌ی کارگر قدرت نگرفت. سرمایه‌داری با موفقیت سرنگون نشد. این به علت هیچ یک از دلایل مورد اشاره‌ی دیوید هاروی نبود. دلیلش این نبود که «سرمایه‌داری بزرگتر از آن است که شکست بخورد»، به این دلیل نبود که «انقلاب غیرممکن است». آنچه نبود، رهبری مارکسیست بود که بتواند اکثریت را در جنبش به دست آورد و آن را به پیروزی برساند. که باید در اکوادور، در شیلی و جاهای دیگر ساخته شود. این رهبری بر اساس مطالعه‌ی جدی اندیشه‌های مارکس و دیگر مارکسیست‌ها ساخته خواهد شد. متأسفانه دیوید هاروی و عجز آکادمیکِ نومیدانه، شکست‌باور و اصلاح‌طلب او هیچ کمکی به این کار نخواهند کرد.

## شما نمی‌توانید «مارکسیست آکادمیک» باشید و همچنان مارکسیست بمانید

زمانی که در **مصاحبه‌ای با ژاکوبین** صراحتاً از هاروی می‌پرسند که آیا مارکسیست است یا نه، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

«من اتفاقاً به برخی از دانشجویان فارغ التحصیل گفتم که شاید باید مارکس را بخوانیم. بنابراین، شروع به خواندن مارکس کردم و آن را بیشتر و بیشتر مناسب یافتم. به یک معنا، این یک انتخاب فکری بود تا یک

**انتخاب سیاسی.** اما پس از چند بار استناد مثبت من به مارکس، مردم خیلی زود گفتند من یک مارکسیست هستم. **معنی آن را نمی‌دانستم،** اما بعد از مدتی از انکار آن دست کشیدم و گفتم: "باشه، اگر مارکسیست هستم، مارکسیست هستم، هرچند نمی‌دانم معنی آن چیست" - و من **هنوز نمی‌دانم معنی آن چیست.** اما به وضوح پیامی سیاسی به عنوان **نقد سرمایه دارد.** [تأکید از ما]

این اظهار نظر بسیار مغشوش و مشوش است، اما مارکسیسم نیست. مارکسیسم فقط نقد سرمایه نیست، مارکسیسم یک مکتب انقلابی برای سرنگونی سرمایه‌داری است.

همانطور که لنین در **«دولت و انقلاب»** گفت:

«آنچه اکنون بر نظریه‌ی مارکس می‌گذرد، در طول تاریخ، بارها برای تئوری‌های متفکران انقلابی و رهبران طبقات تحت‌ستم که برای رهایی مبارزه می‌کنند، اتفاق افتاده است. در زمان حیات انقلابیون بزرگ، طبقات ستمگر دائماً آنها را تعقیب می‌کردند، نظریه‌های آنها را با وحشیانه‌ترین کینه‌توزی‌ها، خشمگین‌ترین نفرت‌ها و ناجوانمردانه‌ترین کارزارهای دروغ و تهمت می‌پذیرفتند. پس از مرگ آنها تلاش می‌شود تا آنها را به نمادهای بی‌ضرر و متعارف تبدیل کنند، تا حدی برای «تسلی» طبقات ستم‌دیده و با هدف فریب دادن این طبقات، نام آنها را مقدس بدانند. در عین حال، جوهر تئوری انقلابی را ربوده، لبه‌ی انقلابی آن را کند کرده و آن را مبتذل می‌کنند. امروز، بورژوازی و اپورتونیست‌های درون جنبش کارگری در تحریف مارکسیسم هم‌نظر هستند. آنها جنبه‌ی انقلابی این نظریه، روح انقلابی آن را حذف، مبهم یا تحریف می‌کنند.»

بیاید مکتب انقلابی واقعی مارکس را بازیابی کنیم!

منبع اصلی:

Jorge Martin (۲۰۲۰), [David Harvey against revolution: the bankruptcy of academic "Marxism"](#), *In Defence of Marxism*.